

نوشتن شکلی از زندگی است

۷۷۴

الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.
الف پنجشنبه هر هفته در gerishna.com منتشر می شود.
الف شماره ۷۷۴ همزمان با جلسه ۸۷۴ انجمن منتشر شد.
این شماره الف ۶ اسفند ۱۳۹۴ در گراش منتشر شده است.
آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.

محمد خواجهپور، فرزانه استوار، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان
اعضای دوره ۳۰ گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است.



آتش‌هایی که سوزانده‌ام

یک فتیله را با یک چوب کبریت آتش می‌زنی. آتش می‌خزد جلو آن قدر تا برسد به توپ سیاهی که اسمش بمب است و آن وقت بوووووومب.

یک نخ بلند آویزان از ملافه‌ی سفید سرتاسری روی رختخواب‌ها به اندازه‌ی همان فتیله و سوسه‌انگیز است. این از کارهایی است که همه همه در شش سالگی‌شان نمی‌کنند. من و حمید ولی چرا. فقط با یک چوب کبریت به انجامش رساندیم. نخ بلند سوخت و شعله بالا رفت. برای ما اندازه کارتون میگ میگ (همان road runner) لذت داشت. حالا شعله کل سطح ملافه را می‌سوزاند و ما تماشا می‌کردیم. بوی سوختن پنبه ما را از ژرفای خیال به سطح واقعیت کشاند.

آتش به پنبه بیافتد دیگر کار پنبه تمام است. مسخره‌تر از خود اتفاق آن قسمتش بود که بخواهی با خیال کوچکات به جنگ این واقعیت داغ و زنده بروی. آب را در سطل ماست از حوض کشیدیم و سمت زبانه‌های وحشی پرتاب کردیم و هر بار که افاقه نمی‌کرد دوباره می‌دویدیم سمت حوض بی آنکه از کسی کمک بخواهیم. اتاق ته‌ای پر دود شده بود ولی تا دود به حیاط برسد من و حمید از در خانه بیرون جهیدیم و تا شب برنگشتیم از ترس همه‌ی آن‌هایی که در حیاط بودند و نی‌قلیان‌هایی که روی حوض بود.

آذر

The Hound

Life the hound
Equivocal
Comes at the bound
Either to rend me
Or to befriend me.
I cannot tell
The bound's intent
Till he has sprung
At my bare hand
With teeth or tongue.
Meanwhile I stand
And wait the event.

Robert Francis

سگ

زندگی همچو سگ
آید به تک
متحیرم
خواهد مرا دَرَد
یا به دوستی بَرَد
نتوانم
نیتِ وی خوانم
تا بر جهد به پیش
به دست عریانم
با زبان یا به نیش
و من می مانم
منتظر رویداد

رابرت فرانسیس

ترجمه از سعید یحیی زاده
(دانشجوی کارشناسی ادبیات انگلیسی،
دانشگاه تهران)

مرد ناکوک

عشق‌اش را از دست داده بود. نه تابوتی و نه مراسم خاکسپاری. او می‌نواخت و بیدار بود، مردم خوابیده بودند. او به خواب رفت و همه بیدار شدند. دریای آوا، او را همچون عشق‌اش غرق کرد. دیگر هیچ صدایی از ساز شنیده نمی‌شد. دریا بی‌تابی می‌کرد و می‌خروشید. شاید دلش برای آن موسیقی تنگ شده بود یا نه از کار خودش شرمسار بود. دریا به نوازنده سیلی می‌زد اما او بیدار نمی‌شد. دریا ساز مرد را با خود برد و عشق مرد را به او پس داد. فردا صبح دو جنازه در ساحل پیدا شدند، با چشم‌های باز، که به همدیگر زل زده بودند. شب‌ها، آوای سوزناکی از دریا به گوش می‌رسد. گویی دریا می‌نوازد، با ساز مرد، برای آن دو...

در یک شب سرد زمستان مرد سازش را برداشت و به کنار دریا رفت. با دریا حرف‌ها داشت اما ساکت ماند. به دریا می‌نگریست. انگار با التماس چیزی را از او طلب می‌کرد. سازش را برداشت، کوک کرد و نواخت. صدایی از ساز بلند نشد. چرخاند، هی چرخاند، تا وقتی که سیم‌ها پاره شدند. چشم‌هایش را بست و شروع به نواختن کرد. انگار همه‌ی ملودی‌های دنیا به سویش هجوم می‌آوردند. این نت‌ها از کجا می‌آمدند؟ چه کسی برایش می‌فرستاد؟ آیا در خیالش بود یا حقیقت داشت؟ هر چه بود، زیبا بود. چنین آوایی را تا به حال نشنیده بودند نه او و نه دریا. دریایی آرام و آبی که روزی خروشان و قرمز شد و قرمزی‌اش را به چشم‌های نوازنده هدیه داد. چند روز قبل نوازنده

عباس امانی



روی اقیانوس که پرواز می کنی
ساعتها همه چیز دریاست.
از هر پنجره ای که پایین رو
بینی دریاست. نمی دونی
ذوق کنی یا از این تکرار خسته
شی.

@p0op0oimo

گویا پیش تر جای
«عصبانی / ناراحت
شدن» می گفتن
«به هم برآمدن».
چه دل نشین تره.
من دیگه از شما
عصبانی / ناراحت
نمی شم. از شما به
هم برمی آم.

@ChistaRasouli

حمله به نقطه ضعف ساده ترین
استراتژی است. حمله باید به جایی
باشه که طرف فکر می کنه نقطه
قوت شه.

@gerash

قفس اش دست سازتر از
دیگران است.
می نا نمی داند دشنامش در
کنج قفس سلام است و
فریادش سلام.
می نا مرغی که خداحافظی
نمی داند.

آذر

نویسنده‌ی «مرغ مقلد» پرکشید

این هفته نل هارپرلی مرد و مرگش بهانه‌ای شد تا کمی در مورد زندگی و مهمترین و تا همین اواخر تنها اثرش گپی بزنییم. رمان کشتن مرغ مقلد که در سال ۱۹۶۰ چاپ شد و جایزه‌ی ادبی پولیتزر را از آن خود کرد و فیلم اقتباسی آن دو سال بعد از این جایزه اسکار برد. مرغ‌های مقلد هیچ کاری جز آفریدن موسیقی لذت بخش نمی‌دانند. نه به مزارع کشاورزان حمله می‌کنند و نه در مزارع ذرت لانه می‌سازند. آنها به جز خواندن مکنونات قلبی‌شان کاری نمی‌کنند. از همین روست که کشتن مرغ مقلد گناه است. *To kill a mocking bird* اولین اثر ادبی و رمان لی محسوب می‌شود و داستان وکیلی را روایت می‌کند که دفاع از سیاه‌پوستی که به تعرض به دختر کم سن و سال سفیدپوستی متهم می‌شود را برعهده دارد. «در جامعه پرتناقض آمریکا، تنها مکانی که قرار است همگان را یکسان و برابر بشمارد دادگاه قضاوت است... من تفاوتی بین دادگاهی کوچک و محلی و دادگاهی عالی رتبه نمی‌بینم. نفس قضاوت، مساوات و عدالت را طلب می‌کند.» بخشی از دفاعیات.

هارپرلی از مرغ مقلد به عنوان نماد معصومیت استفاده کرده. این رمان از زبان دختری روایت می‌شود که دختر وکیل سفیدپوستی به نام



اتیکاس فینچ است که دفاع از جوان سیاه‌پوستی به نام تام رایبسون را به عهده دارد. داستان در شهری کوچک به نام میکوم اتفاق می‌افتد و مردم این شهر مردمی خودپسند و نژادپرست معرفی شده‌اند. اتیکاس فینچ وکیلی انسان دوست، جسور و شجاع و پدری مهربان است که در مقابل تعصب، نفرت و خشونت نژادی و ریاکاری مردم می‌ایستد. تم اصلی رمان معصومیت و قربانی شدن آن در برابر بی‌عدالتی و تعصب نژادی است و عنوان آن برگرفته از صحنه‌ای است که در آن اتیکاس تفنگ بادی‌ای را به عنوان هدیه کریسمس برای فرزندانش می‌خرد و از آن‌ها می‌خواهد که به خاطر داشته‌باشند که هیچ گاه به مرغ مقلد شلیک نکنند، چون کشتن مرغ مقلد گناه است.



امبرتو اکو درگذشت

امبرتو اکو (به ایتالیایی: Umberto Eco) (زاده ۵ ژانویه ۱۹۳۲-درگذشته ۱۹ فوریه ۲۰۱۶) نشانه‌شناس، فیلسوف، متخصص قرون وسطی، منتقد ادبی و رمان‌نویس ایتالیایی بود. اکو پس از گرفتن مدرک دکترا در دانشگاه تورینو، در دانشگاه‌های میلان، فلورانس، بولونیا و کولژ دو فرانس تدریس کرده است.

اومبرتو اکو بیشتر به رمان‌نویس معروف است. درحالی که او در وهله اول یک نشانه‌شناس و فلسفه‌دان است و در برابر بیش از

۴۰ کتاب علمی و صدها مقاله، تنها ۵ رمان نوشته است. وی یکی از مهمترین و پرکارترین اندیشمندان و روشنفکران دنیای معاصر به شمار می‌رفت و از جمله مهمترین زبان‌شناسان و نشانه‌شناسان ساختارگرا بود. اکو از طرفداران گفتگوی میان شرق و غرب است، از هواداران افزایش ارتباطات و فهم متقابل در محیط بین‌المللی است و علاقه زیادی به زبان بین‌المللی اسپرانتو دارد

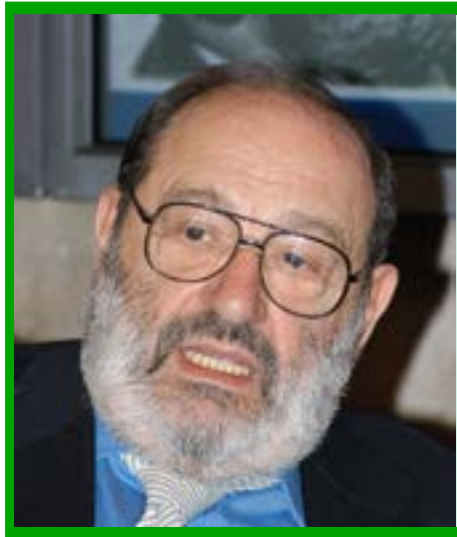
اکو مدتی رئیس دانشکده انسان‌شناسی دانشگاه بولونیا بود. او همچنین متن‌های آکادمیک فراوانی در زمینه فلسفه، نشانه‌شناسی و نقد ادبی و کتاب‌هایی برای کودکان نوشت. سیارک ۱۳۰۶۹ به

نام اوست. معروفترین اثر اکو رمان نام گل سرخ است که در سال ۱۹۸۰ آن را به چاپ رساند و در ساسر دنیا بیش از ده میلیون نسخه فروش داشته است. فعالیتهای اکو بسیار گسترده و متنوع است او در این باره گفته:

«توضیح سخت است. من علایق فلسفی دارم که آنها را از طریق فعالیت‌های دانشگاهی و رمان‌هایم دنبال می‌کنم. حتی کتاب‌هایی که برای کودکان می‌نویسم درباره نبرد خشونت و صلح است. می‌بینید که همان علایق فلسفی و اخلاقی است. اما شگردی هم دارم. می

دانید اگر تمام فضاهای خالی از کره زمین و تمامی اتم‌ها برداشته شود چه اتفاقی می‌افتد؟ زمین به اندازه مشت دست من خواهد شد. همین‌طور هم ما فضاهای خالی بسیاری در زندگی مان داریم که من اسمشان را شکاف می‌گذارم. مثلاً شما دارید می‌آیید به من سر بزنید، داخل آسانسور هستید، در حالی که دارید از آسانسور بالا می‌آیید من انتظار شما را می‌کشم. این یک شکاف است، یک فضای خالی. من در این فضاهای خالی کار می‌کنم. وقتی که انتظار شما را می‌کشم با آسانسور از طبقه اول به سوم بیایید یک مقاله می‌نویسم.

وقتی از اولین پایان‌نامه دکترایم در ایتالیا دفاع می‌کردم یکی از استادهايم گفت: «اندیشمندان مطالب زیادی را درباره یک موضوع یاد می‌گیرند و بعد یک سری فرضیه‌های غلط ارائه می‌دهند، بعد این فرضیه‌ها را تصحیح می‌کنند و سر آخر به نتیجه می‌رسند. شما، بر خلاف همه، داستان تحقیقات خود را تعریف کردی، با تمامی خطاها و آزمون‌ها.» همان موقع استادم فهمید که من درست عمل کردم و پایان‌نامه ام را به عنوان یک کتاب چاپ کرد و این بدین معنا است که استادم من را تحسین کرد. در همان موقع در سن ۲۲ سالگی فهمیدم که کتاب‌های علمی به



همان روشی که پایان‌نامه ام را نوشتم باید نوشته شوند- بازگویی داستان تحقیق. برای همین است که تمامی مقالاتم همیشه جنبه روایی دارند و به همین دلیل است که من خیلی دیر شروع به نوشتن قصه کردم در واقع در سن پنجاه سالگی یا بیشتر. یادم می‌آید که دوست عزیزم رولان بارت همیشه از اینکه مقالات علمی می‌نوشت ناراحت بود. او دلش می‌خواست یک روزی نوشته‌ای خلاقانه بنویسد اما اجل به او مهلت نداد. البته من هرگز چنین احساسی نداشتم. به طور تصادفی شروع به رمان نوشتن کردم. روزی کاری نداشتم بنابراین شروع به داستان نوشتن کردم. رمان در واقع علاقه من به روایت‌نویسی را ارضا می‌کند.»

آدمک‌ه

بهش میگن «آدمک‌ه» دست‌ساز و دست‌دوزه. جزو صنایع دستی گراشه. برای چشم‌زخم و جلوگیری از چشم استفاده می‌شه. توی بدنش فقط پارچه‌ی خالی نیست و از نمک، فلفل، سندلس (اسپند) و آویشن استفاده شده و روش هم با پولک و مهره چشم و صدف و چوب خرزهره و جای گردن‌بندش و دوتا دست‌بند و پابندش هم هم‌میراقه. اون حلقه فلفل هم زحمت مامانه. اون رو هر کاریش بکنیم همون قدر زشته. اون‌ی هم که پایین مثل آویزه از میوه‌ی درخت خرزهره هستش که با هویه روش حک کردن.



@goddess_ansari

اینستاگرده